

ترجمه دکتر حسین ابو ترابیان

خاطره من

از امیر کبیر

نوشته: رابرت گوزن «منشی سفیر
انگلیس در کشور عثمانی»

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رساله جامع علوم انسانی

را بعهدہ داشت و بعدا در زمان سلطنت ناصرالدین شاه به
صدراعظمی ایران رسید .

امیر کبیر در راس يك هیئت ۳۰ نفری بعنوان هیئت نمایندگی
ایران در اواخر ربیع الاول سال ۱۳۵۹ قمری از تبریز عازم
ارض روم گردید و به مدت ۴ سال در این شهر اقامت کرد
تا سرانجام توانست عهدنامه معروف ارض روم را که پایه‌گذار
روابط جدید ایران و عثمانی شمرده میشود با دولت عثمانی امضاء
کند. و در جریان همین کنفرانس بود که امیر کبیر تسوانت
شعور و درایت و سیاستمداری خود را کاملاً به ثبوت رسانده و نشان
دهد که شخصیتی لایق و کاردان و از هر نظر شایسته است .
ناگفته نماند که از اول قرار بود «میرزا جعفرخان مشیرالدوله»
سفیر سابق ایران در عثمانی ریاست هیئت نمایندگی ایران را در
این کنفرانس عهده‌دار باشد، ولی به دلیل بیماری سختی که عارضش
گردید نتوانست از تبریز حرکت کند و در نتیجه ، به دستور حاج
میرزا آغاسی (صدراعظم وقت) ، میرزا تقی‌خان به این مأموریت

سال ۱۸۴۳ میلادی در اواخر سلطنت محمد شاه قاجار
متعاقب پادرمیانی‌های دو کشور روس و انگلیس برای خاتمه‌دادن
به اختلافات موجود بین ایران و عثمانی ، کنفرانسی در شهر
«ارض روم» عثمانی تشکیل گردید ، که نمایندگان از کشورهای
ایران و عثمانی و روسیه و انگلیس در آن شرکت داشتند و
رویه‌رفته مدت ۴ سال تمام در مورد مسائل گوناگون موجود
در روابط بین ایران و عثمانی به بحث پرداختند ، که نتیجه
آن امضای «معاهده صلح و تجارت ایران و عثمانی» در ماه
ژوئن ۱۸۴۷ بود . و این همان معاهده‌ایست که احکام آن بجز
در چند مورد ، امروز هم کم و بیش مجری است و در حقیقت
بعنوان نقطه پایانی بر اختلافات ۲۵۰ ساله دو کشور ایران و عثمانی
محسوب گردید ، که از ابتدای سلطنت صفویه تا زمانی امضای
آن گاه و بیگاه باعث درگیری های بین دو کشور میشد .
نماینده ایران در کنفرانس «ارض روم» میرزا تقی‌خان
وزیر نظام [امیر کبیر] بود که در آن زمان مقام وزارت آذربایجان

اعزام گردید .

نماینده دولت انگلیس در کنفرانس ارض روم نیز دچار همین مصیبت شد و چون بعزت ناخوشی نتوانست از ابتدای امر در جلسات کنفرانس حاضر شود ، لذا به شخصی دیگر بنام «رابرت کرزن» که در آنوقت مشی مخصوص «سراستراتفورد کانینگ» سفیر انگلیس در عثمانی بود ماموریت داده شد تا سرپرستی هیئت نمایندگی انگلیس در کنفرانس را بعهده داشته باشد . و بعدا که نماینده اصلی انگلستان بنام کلنل «ویلیامز» یهودی یافت خود را به ارض روم رساند و همراه با «رابرت کرزن» متفقا به انجام وظیفه پرداخت .

رابرت کرزن که حدود یکسال در این سمت بکار اشتغال داشت ، بعدا به شغل اصلی خود در استانبول باز گشت و در مورد این ماموریت یکساله کتابی نوشت ، که ده سال پس از آن یعنی در سال ۱۸۵۴ ، در لندن منتشر شد و در این کتاب که حاوی مشاهدات او طی این دوره در ایالات شرقی کشور عثمانی است ، فصلی به ماجراهای کنفرانس «ارض روم» اختصاص یافته که چون منبعی دست اول شمرده میشود و حاوی مطالب جالبی در مورد این کنفرانس معروف تاریخی و نکات قابل توجهی در باره میرزا تقی خان امیر کبیر است ، بنظر رسید که ترجمه ای از آن برای اطلاع محققین و علاقمندان تاریخ قاجار به تهیه شود ، تا بدین ترتیب نظر یکی دیگر از کسانی که مدتی با امیر در ارتباط مستقیم بوده جهت ثبت در تاریخ ایران به چاپ میرسد (۱).

رابرت کرزن در این کتاب که تحت عنوان «یکسال در ارض روم و مرزهای روسیه و عثمانی و ایران» چاپ شده ، علاوه بر درج اوصاف میرزا تقی خان امیر کبیر ، شعبه ای از غلغل بروز اختلاف در بین دو کشور ایران و عثمانی را نیز به میان کشیده و مخصوصا از ماجرای معروف قتل عام ایرانیها در کربلا که توسط پاشای عثمانی در بغداد صورت گرفت و باعث شدت خصومت بین دو کشور گردید ، پرده برمیدارد - مترجم

... از زمانهای دور همیشه جنگ و جدالی بین عشایر کرد در مرزهای دو کشور ایران و عثمانی جریان داشته که دامنه آن گاهی در سرزمین کوهستانی شمال «آراران» و گاه در سمت جنوب تا جلگههایی که به شط العرب میرسد ، کشیده میشد . عواقب این جنگ و گریزها باعث شده است که راه های این مناطق همیشه ناامن و کالاهای تجار - حتی در جادههای احرامت شده - در خطر باشد . و حتی امروز هم قبایل مختلف کسب در به سرکردگی افراد مثل ، بدرخان بیگ ، نورالله بیگ ، ابدال خان و محمودخان بتوانند اموال مردم را غارت کنند

رشته کوهپایانی که قسمت اعظم این منطقه را فرا گرفته اند ، چندین ماه از سال پوشیده از برف هستند و برفی که در گذرگاههای مختلف ، از دامنه کوه تا دشت های مرتفع گاه تا ارتفاع چندبار - بر زمین نشسته ، معمولا بخاطر وجود دزدانی که در این راهها کمین گرفته اند پاک نمیشود و باعث میگردد که حتی چند نفری هم که از شر این راهزنان جان سالم بدر برده اند ، در میان توده های برف و یخ هلاک شوند

بعضی اوقات گروههای مهاجم ، سوار بر اسبهای راهوار - که قادرند صدها میل بدون خستگی طی طریق نمایند - ساعتی قبل از طلوع آفتاب به دهکده های مجاور حمله میکنند و پس از آتش زدن خانه ها ، ساکنین حیرت زده ایراکه از خواب پریده و آماده فرار هستند محاصره نموده ، تمام اموال قیمتی آنها را

غارت میکنند . این غارتگران ساعتی پس از برآمدن خورشید در حالیکه گله های گاو و گوسفند دهکده را همراه دارند و دختران و پسران را برای فروش به تجار برده روی اسبها بسته اند به جای خود باز میگردند .

در حالیکه بقیه مردم پیرو جوان دهکده را تماما یا کمال بی رحمی کشته اند ، تا خبری از این قساوت و وحشیگری آنها به بیرون درز نکند .

برای جلوگیری و با حداقل کنترل اینگونه اعمال وحشیانه ، دولت های عثمانی و ایران همراه با درخواست مساعدت از کشورهای انگلستان و روسیه جهت عقد یک قرار داد صلح و تعیین حدود مرزهای یکدیگر برای شاخن و دانستن حدود وظایف در مسانعت از انجام اینگونه اعمال ، اظهار علاقه نمودند و به امید علاج این بلا تکلیفی بنا شد کنفرانسی در شهر ارض روم تشکیل شود که در آن ، «نوری افندی» نماینده مختار دولت عثمانی - «میرزا جعفرخان» [مشیرالدوله] نماینده مختار ایران - کلنل «دینز» (Dainese) کمیسر روسیه - کلنل «ویلیامز» (افر توپخانه سلطنتی) کمیسر انگلستان شرکت نمایند تا درباره مسائل سرحدی دو کشور ایران و عثمانی و جلوگیری از تاخت و تاز عشایر کرد بحث نموده و سعی نمایند تا این مضیقه با توافق طرفین و بکار بردن قوای مسلح بوسیله هر دو کشور تحت ضوابط و تصمیمات کنفرانس ، در جهت ایجاد آرامش در مرزهای ایران و عثمانی فیصله یابد .

نمایندگان مختار ایران و عثمانی و کمیسرهای انگلیس و روس برای انجام این ماموریت در اوائل سال ۱۸۴۲ به ارض روم وارد شدند . ولی کلنل «ویلیامز» که سرپرست هیئت انگلیسی بود ، بعزت ناخوشی نتوانست به ارض روم بیاید و بجای او من [رابرت کرزن] که در آن موقع مشی مخصوص «سراستراتفورد کانینگ» سفیر علیاحضرت ملکه انگلیس در قسطنطنیه [استانبول] بودم به این کنفرانس اعزام گردیدم . بعدا که حال کلنل «ویلیامز» بهبود یافت و توانست برای انجام وظیفه به کنفرانس ارض روم بیاید ، ما دو نفری در این سمت با همکاری کلنل (بعدا ژنرال) «دینز» از طرف روسیه که ، ردی دانا و با استعداد بود ، به خدمت

پرداختیم

مذاکرات بین دو دولت ایران و عثمانی بعزت اشکالات مختلفی که اغلب به وسیله عثمانی ها در راه به ثمر رسیدن کنفرانس ایجاد میشد ، مدتها به درازا کشید ، تا آنکه سرانجام در ژوئن ۱۸۴۷ عهدنامه ای بین طرفین امضاء شد که در آن ، محدوده دو امپراطوری مشخص گردیده بود ولی نه بوسیله بررسی های سرحدی ، بلکه با مراجعه به نقشه هایی که در دست بود و از سالهای پیش ، از روی یکدیگر کپی شده بودند - لذا ، با توجه به این امر توصیه گردید که نقاط تعیین شده در قرار داد مرزی بطریق علمی نیز مشخص گردد و بدنبال این توصیه در سال ۱۸۴۸ کمیسیونی انتخاب گردید که مامور بررسی مفاد عهدنامه و تعیین کننده دقیق مرزهای دو کشور باشد . اعضاء این کمیسیون عبارت بودند از : «درویش پاشا» از عثمانی ، «میرزا جعفرخان» از ایران (۲) ، کلنل «ویلیامز» از انگلستان و کلنل «کتچیریکف» (Ktchirikoff) از روسیه

این گروه ، همان سال [۱۸۴۸] از بغداد حرکت کرد و قدم به قدم مرزهای ناشناخته و شیر مشخص دو کشور را که در میان قبایل کرد و مسیحی از سرحد شرقی بین النهرین تا قله آراران ادامه داشت تعیین نمود و وظیفه مشکل و طاقت فرسای خود را

در روز ۱۶ سپتامبر ۱۸۵۴ به پایان رساند.

امیدوارم نتیجه این عملیات بزودی به قلم «کنل ویلیامز» منتشر شود تا باین ترتیب اطلاعاتی از اوضاع زندگی و رسوم و عادات مردمی که در کوهستانهای این منطقه زندگی میکنند، همراه با چگونگی زیست کلانیها، عارونیها، نسطوریها و سایر فرق مسیحی بدست آید. زیرا اکنون هیچ سیاحی شانس تجسس و تحقیق درباره زندگی و مسائل مذهبی این مردمان را به آنگونه که در معرض مطالعه کنل ویلیامز و افراد تحت رهبری او بوده، نیافته است....

[رابرت کرزن در اینجا از چگونگی حرکت خود از استانبول برای شرکت در کنفرانس ارض روم صحبت میکند و توضیح میدهد که از استانبول با کشتی به طرابوزان آمد و از آنجا با اتفاق نماینده روسیه برای شرکت در کنفرانس عازم ارض روم شدند]
... اولین واقعه ای که کمی بعد از ورود ما به ارض روم اتفاق افتاد زیاد خوش آیند نبود:

به علت سرمای ملال انگیز شهر، ما بالاچار از تمام سرگرمیهای خارج از منزل محروم بودیم و سعی میکردیم بهر نحوی که شده در داخل اطاقها خود را مشغول نماییم. همان روزهای اول که همگی در منزل جمع بودیم، همراهان من توانستند در آخرین لحظات از خطر خفگی جان سالم بدر برند. زیرا مهترهای مسافر اصطبل منزل، که زیر سالن پذیرائی قرار داشت، مقدار زیادی ذغال را آتش کرده بودند که البته بخاطر مقصود بخصوص حرمان دادن اموال اربابشان نبود. (این امر در بین نوکرهای تمام ملل مشرق زمین رواج دارد و آنها برای وسائلی که بدون پرداخت پول در دسترستان قرار گرفته اصولاً ارزشی قائل نیستند.)

دود ذغال پس از رخه در سقف اصطبل وارد اطاق بالائی شد و دو نفر انگلیسی را که در آنجا مشغول کار بودند بحال نیمه خفقان انداخت، که خوشبختانه ورود ناگهانی کمیسر روسیه به آن اطاق باعث نجاتشان شد و او بدن نیمه جان این دو نفر را کشان کشان به تراس اطاق حمل کرد و روی برفیها انداخت و پس از مدتی فعالیت، آن دو جانی گرفتند و از خطر مرگ رهایی یافتند.

بطوریکه اگر کمیسر روسیه سرزده به ملاقات آنها نرفته بود، مطمئناً هر دو نفرشان تلف میشدند. ولی من، چون در آن موقع به علت عارضه تب شدید در محل کنسولگری استراحت کرده و از حرکت به سوی منزل منع شده بودم، خوشبختانه گرفتار این حادثه نشدم.

یک واقعه اسف بار دیگر نیز در همان اوان رح داد، که بصورت مرگ ناگهانی «نوری افندی» نماینده مختار کشور عثمانی بعلت سبکه در حمام منزلیش بود (او قبلاً مقام سفارت عثمانی را در لندن و وین بعهد داشت) و در نتیجه این پیش آمد ناگوار، تمام کارهای ما برای شروع مقدمات کار کنفرانس از هم گسیخته شد. پس از مرگ «نوری افندی» باینکه منشی سابق او بنام «نور افندی» بجایش منصوب گردید، ولی نتوانست نامدتی پس از این واقعه خود را به ارض روم برساند.

«میرزا جعفر» نماینده مختار ایران - که از دوره سفارتش در «ابنلی» (۳) با من آشنائی داشت - نیز بعلت بیماری نتوانست از تبریز حرکت نماید و بجای از شخص دیگری بعنوان نماینده مختار دولت ایران در کنفرانس منصوب گردید که نامش میرزا تقی بود. روز ورود «میرزا تقی» به ارض روم تمام رجال و معارف شهر

به جز پاشای ارض روم [حاکم شهر] و نمایندگان کنفرانس، سوار بر اسب تا حومه شهر به استقبال او رفتند و اعضاء هیئت نمایندگی ایران را تا داخل شهر همراهی نمودند. در این مراسم گروه کثیری از مردم شهر حضور داشتند که عده ای از آنها، سوار بر اسب در حال چهار نعل باتشنگیهای که بوسیله فشنگهای مشقی پر شده بود، بعنوان خوشامد گوئی پشت سرهم تیراندازی میکردند، که البته کاری خطری هم نبود.

بعلت اینکه من از حضور در این مراسم منع شده بودم، مرا از نیمه راه خط سیر مراسم استقبال برگرداندند. ولی چون دلم نمیخواست که از نماشای این منظره جالب محروم باشم، به ناچار روی پشت بام منزل رفته و از آنجا به نظاره انبوه جمعیتی که در پائین نیه محل مستونی ما گرد آمده بودند مشغول شدم و در آنجا چشم به سربازانی افتادم که مشغول آتش کردن توپهای بزرگ مستقر بر بالای قلعه نظامی شهر - بخاطر ادای احترام به هیئت نمایندگی ایران - بودند. و در یک لحظه متوجه شدم که در اطراف یکی از توپهاییکه به نوبت شلیک میشدند چند تن از گروهبانیها و سربازان جمع شده و مشغول کلنجار با توپ هستند. آنها پس از مدتی این توپ را که در منتهایلیه سمت چپ گروه آتشبار قرار داشت پر کرده و به دقت مشغول نشانه گیری و تنظیم برد آن شدند و درست در لحظه ای که من به آنها پشت کرده و شروع به حرکت نموده بودم، ناگهان صدای مهبیبی برخاست و سرو صدورت من به علت اصابت جسم سنگین در آن سوی حیاط منزل - بر اثر گرد و خاک شد. موقعیکه برای کشف علت، از بالای بام به پائین نگاه کردم، دیدم یک گلوله توپ در زمین حیاط فرورفته که محل آن درست در امتداد پاهای من قرار دارد و تمام سربازان نوبچی نیز از برج قلعه، ناپدید شده اند. در اینجا بود که تازه متوجه علت فعالیت آنها در تنظیم توپ شدم و دانستم که اینهمه دقت، به خاطر شلیک به منزل هیئت نمایندگی بریتانیا بوده است! که حقا نشانه گیری خوبی هم کرده بودند و اگر گلوله توپ سنگینتر بود و کمی جلوتر میافتاد، مسلماً نابودی مرا هم بدنبال داشت. آنها چون گلوله ای در اختیار نداشتند و شلیک توپها صرفاً بخاطر صدای آنها بود، لذا قطعه سنگ گردی را طوری طاب پیچیدند که قالب لوله توپ شود و همان را بانسانه گیری و تنظیم دقیق به من در تار کرده بودند.

چون «میرزا تقی» یکی از شخصیت های بسیار جالب توجه و غیر قابل قیاس باد دیگر اعضاء شرکت کننده در کنفرانس ارض روم بود، لازم میدانم که در اینجا اشاره ای به زندگانی او بنمایم:

«میرزا تقی» پسر [کربلایی قربان] آشنیز مخصوص «بیمیرزا» والی ایالت تبریز و برادر «محمد شاه» بود که بصورت همبازی پسران اربابش توانست همراه با آنها تحصیل کند و چون هوش و استعدادی سرشار داشت، پس از چندی که به سن بلوغ رسید به خدمت «استیفا» درآمد و وزیر نظر «امیر نظام» (۴) معروف که مشغول تجهیز و تبدیل قشون ایران به صورت ارتشهای اروپائی بود، مشغول بکار شد و وزیر دست «امیر نظام» مراحل ترقی را پیمود تا به پایه وزارت نظام [آذربایجان] رسید و ثروت فراوانی گرد آورد (۱).

موقعیکه «میرزا تقی» به سمت نماینده ایران در کنفرانس ارض روم انتخاب شد، [محمد] شاه که علاقه چندانی به پرداخت هزینه او در این سفر نداشت و معتقد بود که «قاعد حکم میکند» همیشه در «اخت باریعت باشد»، او را با سخنانی دلخیز کسود، بوعده های واهی به این مأموریت فرستاد که البته خیال اجرای هیچیک از آنها را در سر نداشت.

«حاج میرزا آغاسی» صدر اعظم بیرو ناقلا که تنها به خسود میاندیشید و در فکر بار کردن توشه خویشتن بود و همیشه بانظر حسادت به «میرزا تقی» مینگریست، از اعزام وی به این مأموریت بسیار

خوشحال شد، زیرا اطمینان داشت که به این وسیله او را از سر راه خود دور نموده است! چه، از کینه و عداوت دیرینه مذهبی دولت ترک و ایرانی، کسی نبود که بی خبر باشد و نداند که این مسئله همیشه بصورت‌های بسیار ناراحت کننده‌ای جلوه‌گری نموده است.

سنی‌ها و شیعیان در دین اسلام مانند پروتستانها و کاتولیکها هستند و دو کشور ایران و عثمانی، اگر هم مدتی نسبت بیکدیگر خصومت نورزند، مطمئناً در اثر کوچکترین جرعه اختلاف، آتش عناد آنها شعله ور خواهد شد و این موضوع پایانی ندارد.

شعله‌های این آتش، دامن گیر «میرزا تقی» هم شد و ترکها در سال ۱۸۴۵ - بهنگام اقامت او در ارض روم - بخاطر آنکه از وقار و نجابت و رفتار متینش تا حد افراط منتشر شده بودند، اتهامات گوناگونی بر او و اعضاء هیئت ایرانی بستند و در نتیجه گسروهی از اشرار متعصب که بالغ بر چند هزار نفر سنی خشمگین بودند ناحیه‌ای را که محل زندگی هیئت نمایندگی ایران در آن قرار داشت محاصره نموده، برای حمله به ساختمان نمایندگی در اطراف آن موضع گرفتند. و پس از آن به مدت چند ساعت بی‌دری با تفنگ به بجره‌های ساختمان تیراندازی نمودند. اعضاء هیئت نمایندگی ایران هم بدستور «میرزا تقی» در مقابل، به آنان شلیک میکردند ولی اینکار با تفنگهای بدون گلوله صورت میگرفت که فقط جنبه ترساندن آنها را داشت.

«عزت پاشا» (۵) پیر مرده هشتاد ساله دائم‌الخمر و حاکم ارض روم که با دسایس «انور افندی» توانسته بود حاکم قبلی شهر (کامل پاشا) را از کار برکنار کرده و خود بجایش بنشیند، سوار بر اسب بدیدن این صحنه آمد و با وجودیکه چند هزار مرد مسلح در اختیار داشت، کوچکترین اقدامی برای جلوگیری از تجاوز اشرار به هیئت نمایندگی ایران انجام نداد، ولی بعداً بعلم همین قصور از حکومت ارض روم منصرف شد و شخص دیگری بنام «بحری پاشا» بجایش نشست که او نیز در سال ۱۸۴۷ با شلیک گلوله تصادفی یا عمدی یکی از نوکرانش بنام «ابراهیم» کشته شد.

در بجهت ماجرای حمله به ساختمان هیئت ایرانی، «کلنل ویلیامز» (۶) تمام قدرت خود را برای کمک به «میرزا تقی» بسیج کرد و با اینکه در این راه جان خود را نیز با دخالت در عیانه غوغا به خطر افکند ولی متأسفانه نتوانست کوچکترین حمایتی از جانب «پاشا» و یا دیگر رجال ارض روم برای فرونشاندن شورش دریافت نماید. جماعت ترکها چون هم قسم شده بودند، که خون به پا کنند و هر طور شده بکنفر ایرانی را قربانی نمایند، بالاخره نتوانستند مرد بدبخت را که قرار بود عازم تبریز شود - و اتفاقاً همان روز برای خوش خدمتی به منزل هیئت نمایندگی ایران رفته بود تا اگر نامه و بیغامی دارند برایشان به تبریز ببرد - از پنجره عمارت بیرون کشیده و قطعه قطعه نمایند. و یک ایرانی دیگر نیز که همان روز بی‌خبر از حوادث اطراف منزل هیئت ایرانی، در نقطه دیگری از شهر قدم میزد بوسیله یک قصاب کشته شد.

شورشیان پس از مدتی نتوانستند با شکستن در و پنجره به داخل منزل هجوم بیاورند و همراه با غارت وسائل خانه و خراب کردن سقف، هر چه که بدستشان رسید نابود کردند. «میرزا تقی» باتفاق نوکرانش به یکی از اطاقهای عقبی عمارت که محکم‌تر از بقیه بود پناه برد و در مقابل شورشیان سنگ گرفت و آتقدر مقاومت کرد و به دفاع ادامه داد تا سرانجام، ترکها از حمله دست برداشتند و متفرق شدند.

سلطان عثمانی بعداً مبلغ هشت هزار لیره بعنوان جبران خسارات ناشی از این هجوم و حشیانه به «میرزا تقی» پرداخت نمود.

در ژوئن ۱۸۴۷ پس از اینکه «میرزا تقی» معاهده صلح و تجارت بین دو کشور ایران و عثمانی را با «انور افندی» و اعضاء نمایندگی انگلیس و روسیه امضاء کرد به تبریز مراجعت نمود و وی پس از مرگ «امیر نظام» منصب او را اشغال کرد و به مقام امیر نظامی رسید.

در موقع شدت بیماری «محمدمشاه» و اواخر عمر او، «یهمن میرزا» شروع به توطئه چینی برای تصاحب تاج و تخت ایران نمود، ولی چون اعمالش برملا شد و نتوانست در این راه موفقیتی بدست آورد، اجباراً به تقلیس گریخت و هم‌اکنون نیز در آنجا اقامت دارد و بعنوان یک پناهنده تحت حمایت تزار روس قرار گرفته است. که تزار او را برای روز مبادا و بعنوان عامل ترساندن شاه فعلی [ناصرالدین شاه] نگهداری میکند تا اگر روزی او از پادشاهی افتاد و با اوضاع مناسب شد، فوراً «یهمن میرزا» را به تخت سلطنت ایران بنشاند.

وقتیکه «محمدمشاه» - که در عرش جز شکار گنجشک هیچ کار دیگری انجام نداده بود - از دنیا رفت، «میرزا تقی» باقتون تحت فرمان خود به سمت تهران حرکت نمود و شاهزاده جوان «ناصرالدین» (۷) را به تخت سلطنت نشاند و «ناصرالدین» هم به جبران این خدمت، خواهر خود [عزت الدوله] را به عقد «میرزا تقی» درآورد و بطوریکه میگویند، این زن به شوهر خود خیلی علاقمند گردید. «میرزا تقی» همچنین توانست املاک و متصرفات پشاور «حاج میرزا آغاسی» صدراعظم قبلی ایران را نیز به اختیار خود درآورد. «حاجی» که مرئی «محمدمشاه» بود یکی از معروفترین صدراعظم‌های این سلسله پادشاهیست که بخاطر اعمال سفیهانه خود شهره هستند. او توانست در طول صدارت خود بوسیله باج‌گیریهای کلان ثروت هنگفتی گردآورد و سرآخر نیز با وجودیکه مقدار زیادی از آن بوسیله اربابش از چنگ او بیرون آمد ولی هنوز صاحب گنجینه بزرگی از طلا و تفرقه و جواهرات بود که پس از خلع از صدارت، با آنها به کربلا رفت و در همانجا به سال ۱۸۵۰ با وارستگی و حالتی قدوسی از دنیا رفت.

پس از او «میرزا تقی» بر سربر صدارت تکیه زد و به سرعت روبه ترقی نهاد و شاه جدید نیز، املاک باقیمانده از «حاج میرزا آغاسی» را که وسعت و ارزشی باورنکردنی داشت با و بخشید. این املاک شامل شهرها، دهات و زمین‌هایی بود که اگر با روشی صحیح از آنها بهره‌برداری میشد، درآمدی برابر یک نیمی سلطان برایش تأمین می‌آورد...

... آنطور که میگویند، بزرگترین دشمن «میرزا تقی» در دربار، مادر شاه بود که دارای قدرت فراوان، ثروت سرشار و اهمیت فوق‌العاده است، در کشور عثمانی نیز مادر شاه که «سولطان‌والده» نامیده میشود عیناً همان قدرت و اهمیت مادر شاه ایران را داراست. آنها اگر بخواهند خدمت کنند، میتوانند بهترین خدمتگزار باشند و اگر هم به کارهای ناشایست برخیزند، واقعا شروفته به پا خواهند کرد، زیرا قدرت آنها مافوق قانون است و به انجام هر کاری که مایل باشند مجازند.

مادر شاه همراه با عده‌ای که به قدرت «میرزا تقی» حسادت میورزیدند و از نفوذ و توانائی او در حکومت خشمگین بودند، گروهی تشکیل دادند و توانستند اراده شاه ناتوان را در اختیار خود گرفته و موافقت او را برای طرد «میرزا تقی» بدست آوردند. شاهي که همه چیز خود را در دنیا مدیون وزیرش بود.

و باین ترتیب، «میرزا تقی» به کاشان (۸)، که در آنجا ملکی

داشت تبعید شد و این عمل بصورتی انجام گرفت که بهیچوجه سوغتن او برانگیخته نشود. بدنبال او زن جوانش - خواهرشام - نیز بادت کشیدن از تجملات زندگی، بخاطر زندگی با شوهرش در شهری دور از جنجال، بسوی کاشان حرکت کرد، ولی موقعیکه به نزدیک دروازه‌های شهر رسید قاصدی از شهر بسوی او آمد و خبر آورد که «میرزا تقی» به دستور برادرش کشته شده است (ه) باین ترتیب که: مامورین شاه در حمام به سراغش رفتند و باینکه او سخت مقاومت میکرد، بر او غلبه نموده و پس از گشودن رگهایش آنقدر او را نگهداشتند تا زندگی وزیر اعظم خاتمه یافت.

«میرزا تقی» متهم به هیچ جنایتی نبود که این چنین ناجوانمردانه بدست شاه کشته شد. او باین عمل، بدست خود یکی از بهترین و شرافتمندترین عناصر مملکت را به تحریک عوامل فاسد و اطرافیان فرومایه خویش از میان برداشت - این حادثه در سال ۱۸۵۱ واقع شد. البته این طرز خاتمه دادن به زندگی و به انتها رساندن سر نوشت صدر اعظم ایران زیاد هم غیر عادی نیست، چون اینگونه عقوبت‌ها معمولاً گریبانگیر افرادی میشود که مورد مرحمت قرار داشته و جرم سنگینی هم مرتکب نشده باشند و در اینجا است که صحت ضرب المثل «گرفتاری در دست يك غول آدمخوار بر مراتب بهتر از آنست که در دست مورد لطف و مرحمت صد پادشاه مستبد و مستغر قرار گیرد» ثابت میشود...

... نمایندگان مختار ایران و عثمانی و کسیرهای روس و انگلیس در همان آغاز کنفرانس ارض روم احساس کردند که ماموریت آنها با شکست مواجه خواهد شد، زیرا اخبار رسیده نشان میداد که يك قتل عام وحشتناک در کربلا انجام گرفته و طی آن در حدود ۳۴۰۰۰ نفر ایرانی بدست ترکه‌ها کشته شده‌اند.

کربلا یکی از شهرهای حکومت بغداد در قلمرو امپراطوری عثمانی است که دارای حصاری محکم بصورت يك قلعه نظامی میباشد و در آن، مقبره [امام] حسین فرزند [حضرت] علی بزرگترین پیشوای شیعه (که شکل ایرانی دین اسلام است) قرار دارد. در این شهر، علاوه بر اینکه همیشه عده کثیری از ایرانیها زندگی میکنند، هر کسی هم که توانائی داشته باشد، برای دوران پیری خود اقامت در این شهر را بر میگزیند تا پس از مرگ جسدها در مجاورت بقعه طالسی مقبره [امام] حسین به خاک سپارند. و کسانی هم که در شهرهای ایران اقامت دارند آرزو می‌کنند که پس از مرگ در این شهر دفن شوند. و بهمین علت یکی از کالاهائیکه هر ساله به وفور از ایران به اینجا حمل میگردد اجساد زنان و مردان ایرانی است که هزاران هزار در سال از تمام نقاط امپراطوری شاه ایران بوسیله کاروانهای تمام نشدنی متشکل از اسب و قاطر و شتر به کربلا آورده میشود، بطوریکه بعضی از چارپایان بدبخت تمام عمر خود را در همین راه صرف میکنند و اینکار باعث آلودگی فراوان در تمام دهاتی میشود که در مسیر راههای ایران به کربلا قرار دارند....

... ایرانیهای متعصبی که در کربلا می‌زیستند مدتها بود که از پرداخت مالیات معمول به حکومت عثمانی طفره میرفتند و حالت گستاخانه و جسارت آمیزی که همیشه به خود میگرفتند باعث خشم و تولید اشکال در حکومت پاشاهای بغداد بود. تا آنکه پاشای اخیر [نجیب پاشا] در صدد اجرای قانون برآمد و چند اخطار به جهت وصول مالیاتهای عقب افتاده مردم کربلا برای آنان ارسال داشت. ولی چون این عمل او نیز با تمسخر و تحقیر ایرانیها مواجه شد، لذا به یکی از فرماندهان قشون بنام «ابوالعبود پاشا» که سنی

بسیار متعصبی بود دستور داد که با لشگری متشکل از چندین هزار نفر، مردم کربلا را وادار به اطاعت از قوانین سلطان عثمانی بنماید.

«ابوالعبود پاشا» با لشگریان خود عازم کربلا شد و در نخلستانی که نزدیک حصار شهر بود موضع گرفت. او که با خود چهار عراده توپ آورده بود، توپچی‌ها را مأمور کرد که در صورت عدم اطاعت ایرانیهای مقیم کربلا از اجرای دستورات، آنها زیر آتش بگیرند.

ایرانیهای گستاخ و متعصب، نه فقط به اجرای دستورات تن در ندادند، بلکه همان روز عصر دست جمعی به اردوی لشگریان سرازیر شده و جماعت ترکه‌ها را نوه و نتیجه «سک» خطاب کردند و گفتند که بزودی لانه آنها را در بغداد و استانبول ویران خواهند کرد. آنها تصور میکردند که تهدید ترکه‌ها جدی نیست و حرمت گنبد طلای کربلا را در نظر خواهند گرفت. و چیزیکه بفکرشان خطور نمیکرد این بود که ترکه‌ها جرات شکستن این حریم را داشته باشند، علی‌الخصوص که عده‌ای از شاهزادگان و افراد فامیل شاه ایران در آن موقع در کنار قبر امام مجاور شده بودند.

در مقابل این رفتار، توپچی‌ها و توپ مذکور را در کنار حصار شهر آماده نمودند و پاشاهم مجدداً اخطارهای برای مردم متعبد فرستاد و به آنها گوشزد کرد که اگر بیش از پیش از پرداخت مالیاتهای خود طفره برونند، حسابشان را خواهد رسید. ولی جماعت ایرانیها پس از دریافت این اخطار، بار دیگر شروع به خنده و مسخره کردند و بنظر میرسید که اصولاً نپرداختن پول به عثمانیها رایج نوع تفریح بحساب میاورند و باین وسیله قصد دارند آنها را دست‌بیانند. بالاخره پس از چند اخطار دیگر برای تسلیم ایرانیها به خواست های حکومت، تمام شهر محاصره شد و چون این بار هم ایرانیها مسئله را جدی نگرفتند و بهیچوجه از تذکرات محاصره کنندگان نگرانی بخود راه ندادند، ناگهان توپها بکار افتاد و پس از فرو ریختن حصار شهر هجوم قوای ترکه به داخل شهر آغاز گردید. ایرانیها در ابتدای کار کمی مقاومت نمودند ولی بعداً که مسئله را جدی دیدند، شروع به عقب نشینی کردند و در نتیجه، لشگریان ترکه تمام شهر را به آتش کشیدند، با شمشیر بجان مردم افتاده و از هیچ نوع بی‌حرمتی فرو گزار نکردند.

موقعیکه ترکه‌ها به شهر ریختند، «ابوالعبود پاشا» که مردی بسیار متعصب بود سجاده نماز خود را بر بالای یکی از برجهای حصار شهر پهن کرد و پس از آنکه مدتی به امامان شیعه لعنت فرستاد، اعلام کرد که بازاء سر بریده هر يك از پیروان آنها ده شیلینگ جایزه خواهد داد، و آنگاه به نماز مشغول شد و اینکار را تا سینه دم‌ادامه داد. در این مدت او بهیچوجه نخواست از طوفانی که در شهر در گرفته بود جلوگیری کند و اجازه داد که قتل و غارت سپاهیانر همچنان ادامه یابد و باعث شد، چنان وحشیگری از جانب آنان به ظهور برسد که ممکن نیست شبیه آن بار دیگر تکرار شود.

موقعیکه شهر کاملاً چاول شد و ترکه‌ها هر چه را قابل دستبرد بود به یغما بردند، عده‌ای از آنها که فرصت مساعدی برای غارتگری نیافته و اموال ارزشمندی بدستان نرسیده بود، بفکر دیگری افتادند که هم پولی نصیبشان میکرد و هم سرگرم کننده بود! و آن سر بریدن ایرانیها و حمل آنها به نزد پاشا برای اخذ جایزه بود - پاشایی که همچنان به ادای نماز ادامه میداد.

موقعیکه دیگر یافتن ایرانی مشکل شد، خود ترکه‌ها بجان هم افتادند و عده کثیری از آنها سر خود را بباد دادند تا رفقایانشان نصیبی از جایزه ببرند. که البته در این میان، حسن و وطنی و هم‌منه‌بی

هیچوجه رعایت نمیشد و از کشتن ترکها بدست همدیگر جلوگیری نمی نمود .

موقعیکه این کشتار و غارتگری پایان رسید ، خبر آمد که در حدود ۴۴۰۰۰ نفر بقتل رسیده اند که البته رقمی اغراق آمیز بنظر میرسید ، و معلوم است که در چنین حوادثی هیچگاه نمیتوان آمار صحیحی بدست آورد . ولی بعدا يك گزارش دقیق و جالب توجه از این حادثه بوسیله «کلنل فرانت» (۱۰) تهیه گردید ، که او از طرف دولت بریتانیا مامور رسیدگی به قتل عام کر بلا شده بود تا با بررسی همه جانبه موضوع ، حقایق این حادثه وحشتناک را کشف نماید . ماجرای این قتل عام اولین موردی بود که در کنفرانس ارض روم به مذاکره گذاشته شد و میتوانست عاملی برای سنجش روخیه مسالمت آمیز بین دو طرف کنفرانس یعنی ایران و عثمانی قرار بگیرد . ماجرائی که هیچ معلوم نبود به آرامش کنفرانس و امیدهای همگان به کسب نتایج دلخواه از آن ، آسیبی وارد نیاورد . ولی در عرض جلسات کنفرانس که به مرور از حلدت موضوع کاسته شد و طرفین با رفتاری منطقی به آن رسیدگی کردند ، ما توانستیم در يك محیط فارغ از جارو جنجال که مرهون حسن رفتار روسای نمایندگی ایران و عثمانی و دخالت ندادن عقاید شخصی خودشان در طرح مسائل بود ، به کار ادامه دهیم

حواشی :

۱ - تنها شخصی که به این کتاب دسترسی داشته ، دکتر فریدون آدمیت است که در کتاب «امیر کبیر و ایران» چند سطر از مطالب

«رابرت کرزن» را در وصف امیر کبیر و کنفرانس ارض روم آورده است .

۲ - میرزا جعفرخان مشیرالدوله بعدا شرح ماهوریت خود را در مورد تعیین دقیق مرزهای ایران و عثمانی ، با قلمی محققانه تحریر کرد ، که اخیرا بصورت کتابی به نام «رساله تحقیقات سرحدیه» به اهتمام محمد مشیری در سری انتشارات بنیاد فرهنگ ایران تحت شماره ۷۷ منتشر گردیده است .

۳ - باب عالی ، کنایه از دربار عثمانی است

۴ - محمدخان زنگنه ، معروف به «امیرنظام» که نایب ابوالقاسم قائم مقام بود

۵ - در ناسخ التواریخ نام حاکم ارض روم «اسعد پاشا» نوشته شده است

۶ - کلنل ویلیامز کمیسر انگلستان در کنفرانس ، که ابتدا بر اثر کسالت نتوانسته بود به ارض روم بیاید ، پس از بهبودی انجام وظایف را به عهده گرفت و در موقع هجوم اشرار به هیئت نمایندگی ایران ، در ارض روم حضور داشت .

۷ - مولف اشتباه «ناصرالدین» را «نورالدین» نوشته است

۸ - مولف اشتباهها شهر قم را بجای کاشان نوشته است

۹ - طبق مدارک موجود ، «عزت الدوله» زن امیر در کاشان با او

پس میزده که میرغضبها برانش رفتند . و در نتیجه ، اظهار

نظر فوق صحیح نیست .

۱۰ - کار دار سفارت انگلیس در تهران

شوشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رتال جامع علوم انسانی

